

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

لوماند دیپلماتیک

Valia KAIMAKI: نوشته

شورش نسلي بي امید در یونان

به بانک ها پول می دهند و به جوانان گلوله

تقریباً همه جا در اروپا پیوند مابین دانشجویان و دنیای کار از هم میگذرد. جوانان یونانی دیگر افقی ندارند جز زندگی تلخ روزمره ای که از کارهای موقت تشکیل شده است و آینده ای خاکستری که توسط بحران ترسیم می شود. دولت ها که در مقابل این رنج اجتماعی کور بودند از شدت تظاهرات غافلگیر و بیدار شده اند. آنها علی رغم تلاش برای حفظ ظاهر به شدت وحشت زده اند: در فرانسه وزیر فرهنگ آقای اگزایوه دارکور (Xavier Darcos) ، اصلاحاتی را که به شدت مورد اعتراض است عقب انداخته تا شلوغی های دانشجویی را آرام کند.

« دوست من، به عرصه مبارزه اجتماعی خوش آمدی. از حالا دیگر باید هم خودت را محافظت کنی و هم مبارزه ات را» این پاسخ پیر زندگی سیاسی یونان، لئونیداس کایرکاس (Leonidas Kyrkos) هشتاد ساله و شخصیت کلیدی چپ به سوال « شما چه پیامی برای جوانان در حال تظاهرات دارید ؟ » است.

به دنبال قتل جوانی پانزده ساله توسط یک مامور پلیس در ۶ دسامبر گذشته، دانش آموزان و دانشجویان خیابان های بسیاری از شهرهای یونان را تسخیر کردند: آتن، سالونیک، پاتراس، لاریسا، ایراکلیو، شانیا (قبرس)، ایونینا، ولوس، کوزانی، گومتینی.... این تظاهرات خود جوش که در قرار هائی مشخص شده توسط پیامک و یا ایمیل انجام می گیرند باعث انفجار خشمی بی سابقه شده اند.

این شورش ریشه در عوامل متعددی دارد که سرکوب پلیسی تنها عیان ترین آنهاست، الکسی نیز نه اولین بلکه فقط جوانترین قربانی به حساب می آید. موتور اصلی این جنبش بی شک بحران اقتصادی ای است که کشور را زیر ضربات خویش گرفته و آنهم قبل از محسوس شدن اثرات طوفان جهانی. به این همه بحران سیاسی عمیقی اضافه می شود که هم ساختاری و هم اخلاقی است و از نبود شفافیت در اعمال احزاب و شخصیت های سیاسی آغاز و به عدم اعتماد نسبت به تمام نهادهای دولتی ختم شده است.

زخم های همچنان تازه دیکتاتوری

قتل الکسی به هیچ عنوان یک « خطا » از سوی پلیس محسوب نمی شود : نام او به لیست طولانی قتل ها و شکنجه هائی اضافه می شود که بر علیه تظاهرکنندگان و مهاجرین صورت گرفته؛ جنایاتی که هرگز مجازات نشده اند. در سال ۱۹۸۵ نیز جوانی پانزده ساله بنام میثالیس کالتزاس (Michel Kaltezas) توسط یک پلیس به قتل رسید که بعد از سوی سیستم قضائی ای که از یک آبکش نیز پر سوراخ تر است بیگناه شناخته شد. نیروهای انتظامی یونان رفتاری متفاوت با دیگر همکارانشان در اروپا ندارند. اما حافظه عمومی این شب حادثه را که هفت سال از آن می گذرد فراموش نکرده (۱)، جامعه یونان به راحتی دیگران نمی بخشد.

عدم شباهت این جنبش با وقایع حومه شهر های فرانسه در سال ۲۰۰۵ نیز در همینجاست، وقایعی که به نیکلا سارکوزی رئیس جمهور کنونی که در آن زمان وزیر کشور بود اجازه داد که آش خود را گرم کرده و آوای

اغواکننده « قانون و نظم » را سر دهد. یونانی ها جبهه ای متحد علیه سرکوب پلیسی دارند که پی و بن دولت دست راست را به لرزه در آورده است. در راس این جبهه نسلی قرارداد که هنوز بالغ نیست و دلیل آن زندگی روزمره دبیرستان هاست که از برنامه درسی سنگینی تشکیل شده و هدف اول آن راه یابی به دانشگاه است. کنکور بسیار مشکل است و جوانان از سن ۱۲ سالگی خود را برای آن آماده می کنند. و تازه منتخبین خوشبخت پس از دانشگاه است که واقعیت زندگی را تجربه می کنند: در بهترین حالت یک شغل با درآمد ۷۰۰ یورو در ماه.

یونان مدتهاست که این « نسل ۷۰۰ یورویی ها » را به خود دیده است. بعضی از آنها در یک انجمن بنام « نسل ۷۰۰ » و یا « G7۰۰ » «گرد آمده اند که می خواهد هم صدای آنها را به گوش ها برساند و هم خدمات قانونی مجانی در اختیارشان بگذارد. زیرا حتی آنهایی که « شانس » داشتن کار ۷۰۰ یورویی را دارند قرار داد هایشان کارمزدی است. حتی داشتن قرار داد کار موقت نیز در میان آنها یک استثنا است چرا که شامل بیمه های اجتماعی، حقوق ماه سیزدهم (عیدی در ایران م.) ، حقوق در زمان اخراج و غیره... می شود. برعکس قرار داد های کارمزدی که امروز حتی تا سطح خدمات دولتی نیز رایج شده اند شامل قوانین کار نمی شوند. حتی بیش از « کار بدون آینده » بحث اینجا از اجاره کارگران است.

در پاسخ به چنین خشونت است که جوانان با تندي برخورد می کنند. آقای استراتوس فاناراس (Stratos Fanaras) رئیس انستیتوی آمار مرتن آنالیزز (Merton Analysis) می گوید: « شاخص های ارزیابی وضعیت اقتصادی و انتظارات شهروندان از آینده، هرگز رکوردی تا این سطح پائین نداشته اند. مردم مستقل از طبقه اجتماعی، سطح آموزش و یا جنسیت شان بسیار سرخورده اند و امیدی به بهبود وضع ندارند. نهاد مطالعات اقتصادی و صنعتی که از ۱۹۸۱ گزارشی سالانه منتشر می کند نیز سطح پائین استثنائی شاخص عمومی اقتصاد را مشاهده کرده است.» در اوضاعی چنین کساد مردم عادی فاقد ابزارهای لازم برای تحلیل شرایط اند. خشونت پلیسی خارج شدن از بی طرفی را به آنها تحمیل و مواضع را مشخص می کند. آقای استراتوس فاناراس (Stratos Fanaras) ادامه می دهد: « برای آنها که معمولاً فاقد نظرات شکل گرفته اند قتل این جوان در چارچوب منطقی سیاه و سفید ارزیابی می شود، این تراژدی شناخت خوب از بد را برایشان میسر می کند و در نتیجه آنها را به موضع گیری وا می دارد.» اما چنین فعالیتی تا زمانیکه سیستم و احزاب در نظر جوانان بی اعتبارند هنوز به معنی دخالت در سیاست نیست. سه خانواده سیاسی از سالهای ۱۹۵۰ بر صحنه سیاسی یونان تسلط دارند. دو حزب بزرگ دموکراسی نوین (دست راستی) و پازوک (Pasok سوسیالیست) قدرت را بین خویش تقسیم می کنند و حزب کمونیست (KKE که) خارج کشوری» خوانده می شود) به دلیل سنت استالینی اش (۲) نمی تواند آن نیروی جایگزینی بنظر آید که قابلیت ارائه راه حل را دارد.

رقابت برای دستیابی به رهبری نیروهای چپ

سیریزا (Syriza) ، که جبهه ای است از جریان های چپ رادیکال که بخش بزرگی از آنها از حزب کمونیست باصطلاح «داخل کشوری» جدا شده اند که در سال ۱۹۶۸ بوجود آمد، بهتر می تواند با جوانان ارتباط برقرار کند. از همین جا نیز رشد چشمگیر پایگاه آن در میان مردم نشأت می گیرد: این حزب که در انتخابات سپتامبر ۲۰۰۷ تنها ۵،۰۴ درصد آرا را بدست آورد شش ماه بعد براساس نظرخواهی ها ۱۳ درصد از رای دهندگان را جذب کرده بود. انتخاب یک جوان ۳۳ ساله بنام آکسیس تسپیراس (Alexsis Tsipras) در راس « اتحاد برای چپ و پیشرفت » که اصلی ترین جریان جبهه می باشد در بالارفتن پایگاه آن نقشی جدی داشته است. موضع گیری های بی نظیر وی در مورد مشکلات کنونی و هم چنین « رفتارهای غیر منتظره رسانه ای » او مانند درخواست از یک جوان مهاجر برای همراهی کردنش در مهمانی ریاست جمهوری (۳) باعث محبوبیت وی در میان بخشی از جوانان شده است. سیریزا (Syriza) اکنون حتی پس از « عادی تر » شدنش در افکار عمومی حدود ۸ درصد آرا را به خود اختصاص می دهد یعنی بسیار بیش از حزب کمونیست (KKE) که ناتوان از درک این تغییرات عمیق است. این رقابت برای بدست گیری رهبری در میان چپ مبارز ، کمونیست ها را به تأیید موضع دولت در ارزیابی رسمی سیریزا (Syriza) بمثابة « لانه آشوبگران » کشاند، دولتی که از احزاب دموکراسی نوین و هشدار خلقی ارتدکس (LAOS راست افراطی) (۴) تشکیل شده است. آنها به دنبال یک مقصر می گشتند تا توجه افکار عمومی را از دلایل اصلی بحران منحرف کنند. در این میانه حزب پازوک (سوسیالیست) ترجیح داد سکوت اختیار کند و به امید بازگشت قبل از موعد به قدرت منتظر بماند.

رشوه گیری ، زندگی لوکس و پارتی بازی

مسئولیت سنگینی در این وقایع بر دوش دولت است. نخست وزیر کوستاس کارامانیس (Kostas Karamanlis) و همکارانش که در سال ۲۰۰۴ با وعده برقراری شفافیت بر سر کار آمدند در لجن افتضاحاتی بسیار سنگین تر از پیشینیانشان فرو رفته اند: رشوه ، زندگی اشرافی، پارتی بازی برای آشنایان ، خلاصه همه نوع فساد. آخرین آنها مربوط به فروش غیر قانونی اراضی ملی به کثیث های مونت آلتوس است که مسئولین آن ناشناس باقی مانده اند. در نتیجه جوانان حق دارند بیاندیشند که در کشوری که فساد در آن حاکم است هیچکس مجازات نخواهد شد. با چهره

هائي پنهان شده در زير يك دستمال گردن و يا يك كلاه صورت پوش (از اينجهت نير آنها را « پنهان چهره گان» مي خوانند) تندروترين تظاهرکنندگان که « مي شکنند و به آتش مي کشند» دوست دارند در ميدان اکسارشيا (Exarsia) در قلب آتن گرد آيند، همانجائي که آکسي جان خود را از دست داد. پليس نيز در روياي انتقام گرفتن از آنهاست، بخصوص که اين « دهکده گرين ويچ (Greenwich Village)» يوناني در کنار دانشگاه پلي تکنیک قرار دارد که جوانان در آنجا نبردي سرنوشت ساز را عليه ديکتاتور در سال ۱۹۷۳ به پيش بردند: درگيري بين آنارشيسيت ها و پليس در اين محل سنتي قديمي دارد.

تصاوير تلويزيوني که در همه جهان پخش شدند بخصوص آتش افروزي هاي اين گروه ها را نشان مي دادند. اما بيننده هشيار مي توانست تشخيص دهد که فرقي اساسي بين اين وقايع و نمايش هاي هميشگي وجود دارد. اولاً صف «آشوبگران» بسيار پرازدهام تر از وقايع پيشين بود. بعلاوه آنها نه تنها در آتن که در تعداد زيادي از شهر ها حضور داشتند. و از همه مهم تر آنکه خشونت هاي شهري چندين روز به طول انجاميد. اين به معني آن است که اينبار توده عظيمي از جوانان در اين درگيري ها شرکت کردند که بيشتر آنها هيچ نوع ارتباطي تا آنزمان با آنارشيسم نداشتند. در پشت سنگر هائي که در همه جا مي روئيدند حتي جوانان دبیرستاني ۱۳-۱۴ ساله بافت مي شدند.

دولت نقش « پنهان چهره گان» را بزرگ مي کرد تا بتواند « زير ضربه رفتن دمکراسي» را مطرح کند. تظاهرکنندگان در پاسخ مي گفتند بحث از کدام دمکراسي است؟ و بي هيچ تزلزلي، دانش آموزان راهنمائي و دبیرستاني با سنگ به پاسگاه هاي پليس حمله مي کردند. اين نيز درست است که آنها بانک ها را هم خراب کردند. اما در ست چند روز پيش از آن ، همين دولت بي توجه به فرورفتن صدها هزار يوناني در فقر، به آنها ۲۸ ميليارد يورو هديه داده بود. همين بانکها هستند که از طريق شرکت هاي خصوصي «شرخر» با توهين و تهديد و ضبط اموال، مردم را مجبور مي کنند وام هایشان را پرداخت کنند.

خشم جوانان که اغلب خشن است، ضرورتاً سياسي نيست. اما چگونه مي توانست جور ديگري باشد وقتي که خود احزاب سياسي نيز ، به استثناي چپ افراطي ، گوش شان در مقابل درخواست هاي مردم کر است ؟ آقاي فاناراس اشاره مي کند : « نه گفتگوي آغاز شده، نه پيامي دريافت شده و نه به احتمال زياد نتيجه گيري شده است. بنظر مي رسد که منتظرند که جوانان از «آشوب» خسته شوند تا درگيري ها پايان يابد. «بنظر او احتمال دارد که بخش بزرگي از تظاهرکنندگان به خانه هایشان بازگردن.

البته تا زمان تحریک - بهانه اي جديد در آينده. کسان ديگري نيز، پيدايش انبوه گروه هاي خشونت گرا را محتمل مي دانند. از جمله روزنامه نگار سابق الکساندر يوئوتيس : « (Alexandre Yiotis) بعد از قتل ميشاليس کالتزاس نيز همين اتفاق افتاد. «اوکه کمونيست-آنارشيستي است که قبلاً در جريان هائي اين چيني در فرانسه ، اسپانيا و يونان فعال بوده ، ادامه مي دهد: «آنها بخصوص تعداد اعضاي سازمان تروريستي ۱۷ نوامبر را افزايش مي دهند» (۵). يوئوتيس که خود فعاليت انقلابي را کنار گذاشته توجه ما را به اين نکته جلب مي کند که بيشتر پرچم هائي که در تظاهرات ها به اهتزاز در آمدند به رنگ قرمز و سياه بودند.

در تبليغات دولتي که مرتب از سوي رسانه ها و بخصوص تلويزيون تکرار مي شود دو نکته جلب توجه مي کند. اولي مربوط به نقش مهاجرين در اين وقايع است. ادعا مي شود که غارت مغازه هاي به آتش کشيده شده از سوي مهاجرين گرسنه انجام گرفته است. تلويزيون حتي تاکيد کرد که در آسيا « تظاهرات، آشوب و زددي، رفتاري است عادي». در حالیکه افراي که رفتار خشونت آميز داشتند در درجه اول از ميان يوناني هائي گرد آمده بودند که از يك سيستم سياسي فاسد خشمگين بودند. و اگر کولي ها در اين درگيري ها شرکت کردند در درجه اول براي گرفتن انتقام بود چرا که آنها اولين قربانيان فراموش شده سرکوب هاي پليسي هستند.

توده هاي گرسنه که اکثريتشان يوناني بودند دست به غارت زدند. دانشجويي مي گويد: « اين پديده اي جديد است. قبلاً در تظاهرات ها دانشجويان و سندیکاها در سر صف بودند و بعد نوبت به احزاب سياسي مي رسيد که صف شان با سيريزا (Syriza) پايان مي يافت. پس از آنها نوبت آنارشيسيت ها بود که وقتي درگيري مي شد به صف سيريزا (Syriza) مي زدند و بدین ترتيب همه با هم سرکوب مي شدند. اما حالا بعد از آنارشيسيت ها یک صف جديد از گرسنه ها بوجود مي آيد. مهاجرين، معتادها، بي خانمان ها... آنها فهميده اند که در تظاهرات مي شود دلي از عزا در آورد.

ابداً دوم قدرت و رسانه ها « شهروندان خشمگين» است که گویا گردهم مي آيند تا از قانون دفاع کنند و «شورشيان» را پس زنند. اما واقعيت عکس اين است و مردم تلاش مي کنند نيروهاي ضد شورش را عقب برانند. کاسب هاي کوچک با فریاد از آنها مي خواهند بروند و عابرين دورشان را مي گيرند تا آنها دانش آموزان دستگير شده را آزاد کنند. پدر و مادرها و پدر بزرگ و مادر بزرگها که فهميده بودند که نمي شود بچه ها را در منزل حبس کرد همراه آنها به کوچه ها آمده بودند تا شايد محافظت شان کنند. درست عکس ادعا ي رسانه ها.

با فرارسيدن بحران براي گرم نگه داشتن کوره به اندازه کافي هيژم هست ايا اين جنبش طولاني خواهد شد ؟ ديميتريس تزويدراس (Dimitris Tsiodras) ، خبرنگار و تحليل گر سياسي تاکيد دارد: « با توجه به اينکه بحران اقتصادي جهاني به زودي به کشور ما هم خواهد رسيد و بخش بزرگي از

جوانان از همه چیز محرومند و وضعیت آموزش نیز به این زودی ها بهبود نمی یابد و فساد سیاسی هم حالا حالاها خاتمه نمی گیرد، برای گرم نگه داشتن کوره به اندازه کافی هیزم وجود دارد.»

هم اکنون نیز مسئله به یونان ختم نمی شود. جنبش موفق شده که خود را «صادر» کند و یا بهتر بگوئیم با دیگران پیوند یابد و آنها به یک دلیل: نسل فعلی که اولین نسل پس از جنگ دوم جهانی است که امیدی به بهتر زیستن از پدر و مادرش ندارد، و احتمالاً وضعیتش بسیار بدتر از آنها خواهد بود، پدیده ای منحصر به یونان نیست.

۱ - از آوریل ۱۹۶۷ تا ژوئیه ۱۹۷۴ یونان توسط گروهی از افسران اداره می شد.

۲ - این حزب تاریخ مرگ اتحاد شوروی را ۱۹۵۶ یعنی سال برگزاری کنگره بیستم می داند که در آن نیکیتا خروشچف در گزارش مخفی خود به جنایات استالینسم اشاره داشت.

۳ - به مناسبت سی و چهارمین سالگرد بازگشت دمکراسی به یونان.

۴ - با این حزب نژاد پرست و ضد یهود، راست افراطی در سال ۲۰۰۷ مجدداً به پارلمان بازگشت. امری که از سال ۱۹۷۴ اتفاق نیفتاده بود.

۵ - این گروه مسلح چپ افراطی که در سال ۱۹۷۵ بوجود آمد آمد مسئولیت قتل های بسیاری را بعهده گرفته بود پیش از آنکه در سال ۲۰۰۲ از بین رود. مقاله ژیل پرو بنام «انتقام گیری قاضی های آتن بنا م مبارزه با تروریست» در لوموند دیپلماتیک ماه مه ۲۰۰۳ را در این مورد مطالعه فرمائید!

<http://ir.mondediplo.com/article83.html>